

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب جلسه گذشته

بحث ما در آیه شریفه 59 از سوره مبارکه نساء است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» در چند جلسه گذشته نکاتی در مورد این آیه شریفه بیان کردیم که فکر می‌کنم مهم‌ترین نکته که ما از این آیه شریفه استفاده کردیم این مشرّع بودن اولی الامر است، ما عرض کردیم اطلاق این آیه شریفه که می‌فرماید اولوالامر را مطلقاً باید اطاعت کنیم این اقتضا می‌کند که اولوالامر مقام و منصب مشرّع بودن هم داشته باشند.

اینطور نیست که بگوئیم فقط اینها مجرد مبلغ احکام خدای تبارک و تعالی و رسول خدا هستند، اطلاق وجوب اطاعت از اولوالامر چنین اقتضایی را دارد و همچنین به این سوال مهم پاسخ دادیم که چرا خدای تبارک و تعالی اطاعت این گروه را در کنار اطاعت رسول و اطاعت خودش قرار داده. جواب دادیم که چون ملاک تشریع و ملاک احکام در نزد خدای تبارک و تعالی و رسول خدا(ص) و اولوالامر علیهم السلام یکی هست، ملاکات متعدد نیست، وقتی ملاکات متعدد نشد مانعی ندارد که اطاعت اینها هم به نحو اطاعت مطلقه باشد، این برخی از نکات که این دو نکته مهمش بود که در بحث گذشته عمده‌تاً اینها را مورد توجه قرار دادیم.

راجع به خود اولوالامر باز مرحوم علامه رضوان الله علیه؛ در بحث گذشته برخی از مطالب مرحوم علامه را مورد مناقشه قرار دادیم، مخصوصاً در دنباله‌ی آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» آنجا یک استفاده‌ای و مفهوم‌گیری کردند مرحوم علامه که انحصار الله و رسول را خواستند استفاده کنند، ما عرض کردیم که این درست نیست و این مطلب را از آیه بالأخره استنباط کردیم که رسول خدا و اولوالامر به منزله‌ی واحده هستند در قرآن کریم و نتیجه گرفتیم که هر جا رسول خدا باشد در اموری که دلیل خاص برایش نداریم، در باب انفال یسألونک عن الانفال قل الانفال لله و للرسول ولو اولی الامر نیامده ولی وقتی ما چنین قاعده‌ای را در قرآن به دست بیاوریم که اینها بمنزله‌ی واحده هستند، گفتیم سرّ اینکه فرموده اطیعوا الرسول و اولی الامر، دو مرتبه در اولی الامر اطیعوا را نیاورده این است که اینها بمنزله‌ی واحده هستند و نیازی به بیان و تکرار ندارد.

در جاهای دیگر قرآن هم همین را می‌گوئیم، یک مواردی هست که دلیل خاص داریم و من اللیل فتهجد به نافله لک، دلیل خاص داریم که اختصاص به خود رسول خدا دارد، اما جایی که این دلیل نباشد ما روی همین برداشتی که از این آیه شریفه داریم می‌توانیم الحاق کنیم اولی الامر را به رسول خدا و این مطلب مهمی است.

عرض کردم در همان آیه قبلی هم که بحث کردیم، آنجا هم از آن به خوبی استفاده می‌شود.

ادامه کلام مرحوم علامه در بررسی اولی الامر

بحث را می‌خواهیم دنبال کنیم با یک کلام مفصلی که باز مرحوم علامه رضوان الله تعالی علیه دارد که ظاهر این است که این هم از مطالب منحصر خود ایشان است. مرحوم علامه می‌فرمایند این اولوالامر که وجوب اطاعت دارند را دو احتمال می‌دهیم، یکی اینکه می‌فرمایند فی بادئ الرأی هم همین احتمال داده می‌شود این است که بگوئیم آن یکنوا آحاداً یلی الامر، مثل عام استقراری کنیم و بگوئیم اولوالامر به تعداد افراد انحلال پیدا می‌کند و مراد همین آحاد است و یتلبس بافتراض الطاعة واحد منهم بعد الواحد، نگوئیم مجموع من حیث المجموع وجوب اطاعت دارند، اولوالامر مثل اینکه می‌گوئیم اکرم العلماء بعد می‌گوئیم هر عالمی خودش یک وجوب اکرامی دارد، اولوالامر به تعداد همین مصادیقش انحلال پیدا می‌کند، هر یک از اشخاص وجوب اطاعت پیدا می‌کند.

فینسب إفتراض الطاعة إلى جمیعهم بحسب اللفظ واقعاً هر کدام جدا جدا وجوب اطاعت دارند، امیرالمؤمنین علیه السلام یک وجوب اطاعت مستقلی دارد، امام حسن (ع) هم، اما در لفظ آمدند یکجا ذکر کردند. ینسب إفتراض الطاعة إلى جمیعهم بحسب اللفظ و الأخذ بجامع المعنی کقولنا صلّ فرائضک، وقتی می‌گوئیم صل فرائضک یعنی هر فریضه‌ای را دانه دانه انجام بده، مجموع من حیث المجموع مراد نیست، این یک احتمال.

اینجا یک کلامی را از فخر رازی نقل می‌کنند که ما قبلاً ذکر کردیم و جواب دادیم. اما می‌فرمایند و یحتمل أيضاً أن یكون المراد بأولی الامر الجمع من حیث هو جمع، احتمال دوم در این آیه شریفه این است که بگوئیم خدا یکی است، رسول هم یکی است، اولوالامر مجموع من حیث المجموع را اراده کرده، این هم یک احتمالی است، یعنی بگوئیم خدا می‌فرماید أمر این مجموع من حیث المجموع وجوب اطاعت دارد، أى الهیة الحاصلة من عدة معدودة کلّ واحدٍ منهم من أولى الامر، یک هیئت حاصله از یک جمعی، این جمع چه کسانی هستند؟

أن یكون صاحب النفوذ فی الناس، افرادی که این هیئت را تشکیل می‌دهند آدم‌های متنفذی هستند و ذا تأثیر فی امورهم در امور مردم مؤثرند، رؤساء الجنود و السرايا و العلماء و اولیاءالدولة و سرة القوم، رئیس لشکر و علماء و اولیاء دولت، بعد می‌فرماید بل كما ذكره فی المنار، در کتاب المنار صاحب المنار آورده که عرض کردم مرحوم علامه در تفسیر المیزان بسیار ناظر به المنار است و برخی از بزرگان یک وقت می‌فرمودند که اگر نبود این تفسیر المیزان شبهاتی که صاحب المنار و مطالبی که المنار در تفسیرش داشت حوزه‌ی قم را یک مقدار زیادی فرا می‌گرفت و واقعاً یک سدّ محکمی شد مرحوم علامه در مقابل تفسیر المنار، قبلاً هم عرض کردیم متأسفانه وقتی این تفسیر المنار به حوزه‌های شیعه رسید برخی از افرادی که از جهت علمی ضعیف الفکر بودند یا ضعیف الاعتقاد بودند اینها را تحت تأثیر قرار داد.

ایشان می‌فرماید صاحب المنار می‌گوید اولوالامر اهل حلّ و عقد هستند، می‌دانید الآن هم تفاسیر اهل سنت را بیشتر مراجعه کنیم بر حول این محور می‌آید اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر، اولی الامر را به اهل حلّ و عقد تفسیر می‌کنند، الذین تثقوا بهم الامة من العلماء و الرؤساء، آنهایی که مردم به ایشان اطمینان دارند از علما و رؤسا، در امور لشگری و در مصالح عامه مثل تجارت، صناعات، زراعت.

این اهل حلّ و عقد را اهل سنت منحصر به علما و رؤسا قرار دادند، گفتند وکذا رؤساء العمال و الاحزاب، رؤسای عاملین مثل کارفرماها، رؤسای احزاب، بالاتر و مدیر الجرائد المحترمة، مدیران این روزنامه‌ها که اینجا خیلی واقعاً جای تعجب است و رؤسای تحریرها. اینها می‌گویند اولی الامر یک هیئت اجتماعیّه است، این هیئت اطاعتشان واجب است، متعلّق وجوب اطاعت

اشخاص نیست بلکه این هیئت است.

موصوف به صفت عصمت در اولی الامر چه می باشد

اینجا مرحوم علامه خیلی با تسلط کافی وارد این نظریه می‌شوند و ببینید چطور این نظریه را ایشان خراب می‌کنند که این اولوالامر اگر بخواهد مراد اهل حلّ و عقد باشد این غلط است و اشکال دارد. ایشان می‌فرمایند ما یک مطلبی را با اهل سنت به عنوان اصل موضوعی اینجا داریم و آن اینکه بالأخره این اولوالامر باید عصمت داشته باشند، کما اینکه فخر رازی هم تصریح به این معنا کرده.

چون در کنار اطاعت خدا و رسول قرار گرفتند اینها باید عصمت داشته باشند، حالا متّصف به این عصمت چه کسانی هستند؟ در همین جایی که مراد از اولوالامر هیئت اجتماعیّه است، متّصف به این عصمت چه کسانی هستند؟ سه احتمال را مرحوم علامه در اینجا می‌دهند، یعنی دو تا بحث کلی در اینجا دارند یکی اینکه موصوف به این صفت کیست؟ یعنی صفت عصمت. دوم اینکه سبب این صفت چیست و عامل این صفت چیست؟

می‌فرمایند متّصف به این عصمت سه احتمال در آن وجود دارد؛

1) افراد هذه الهيئة، بگوئیم در هر زمانی اهل حلّ و عقد افرادشان معصوم‌اند، کلّ واحد واحد معصوم‌اند، اگر اینطور بودند باید بگوئیم لا محاله خود هیئت هم معصوم‌اند چون هیئت غیر از این آحاد چیز دیگری نیست، می‌فرمایند این احتمال که باطل است، ما وقتی به تاریخ مراجعه می‌کنید هیچ زمانی را تاریخ به ما نشان نمی‌دهد که جماعتی از اهل حلّ و عقد تمام‌شان معصوم باشند در اداره‌ی امور مردم، در هیچ زمانی. از بعد از رسول خدا، اصلاً بگوئیم از زمان خود رسول خدا، و قبل از رسول خدا. زمانی را سراغ نداریم که بگوئیم یک گروهی بودند به عنوان اهل حل و عقد اینها همه‌شان معصوم بودند، آن وقت اگر چنین چیزی مصداق نداشته باشد خدا نمی‌تواند او را واجب الاطاعة کند معنا ندارد، این یک احتمال که بطلانش روشن است.

2) این صفت عصمت صفت خود هیئت باشد بگوئیم ولو افرادش معصوم نیستند، ولو در افرادش شرک و معصیت امکان دارد ولو در افرادش خطا امکان دارد ولی اگر خود هیئت مجموع من حیث المجموع آمد یک رأی داد بگوئیم این رأی دیگر منزّه از معصیت است، منزّه از خطاست، اینها در آن راه ندارد، بگوئیم خود هیئت عنوان عصمت را دارد می‌فرماید این هم باطل است، کیف يتصور اتّصاف موضوع اعتباری بصفة حقیقیه، چطور می‌شود ما یک موصوف اعتباری را بگوئیم - هیئت یک امر اعتباری است - اما یک صفت حقیقی برایش بیاوریم.

می‌فرماید بگوئیم این عصمت نه وصف برای افراد است و نه وصف برای این هیئت، بلکه می‌فرماید إنّ الله يصون هذه الهيئة أنّ تأمر بمعصية أو تری رأياً فتخطئ فيه، خدا این هیئت را مصون قرار داده یعنی وقتی جمع شدند خدای تبارک و تعالی عنایتی می‌کند، این جمع را مصون نگه می‌دارد از اینکه امر به معصیت کنند یا یک رأی خطایی بدهد، شبیه آنچه در خبر متواتر است، کما أنّ الخبر المتواتر مصون عن الكذب و مع ذلك ليست هذه العصمة بوصف لكل واحد من المخبرين، عصمت را نه وصف واحد واحد قرار می‌دهیم و لا للهيئة الاجتماعية بل حقیقه أنّ العادة جاریه علی امتناع الكذب فيه، خدای تبارک و تعالی در بحث خبر متواتر این خبر را از وقوع در خطا و تسرّب کذب مصون نگه می‌دارد بگوئیم رأی اولی الامر هم این چنین است: آحادشان، هیئت‌شان، یک وصفی به نام عصمت ندارد بلکه خدای تبارک و تعالی اینها را مصون از خطا قرار داده، مصون از معصیت قرار داده. مؤید این مطلب و این احتمال همین روایتی است که منسوب به رسول خدا(ص) است لا تجتمع امتی علی الخطا.

اول ایشان تکلیف این روایت را روشن می‌کند و می‌فرماید این روایت را ما در [آیه 103 سوره آل عمران](#) مورد بحث قرار دادیم،

اولاً این روایت اشکال سندی دارد ولی با قطع نظر از اشکال سندی این است که این روایت چه می‌گوید؟ این روایت می‌فرماید اجتماع الامة على الخطا نمی‌شود اما شما بحث‌تان در امت نیست بلکه بحث‌تان در اهل حلّ و عقد است، اهل حلّ و عقد به قول خودتان همان سقیفه شدند اهل حلّ و عقد، لا تجتمع امتی بین مفهوم امت و بین عنوان اهل حلّ و عقد اولاً فرق است، این یک.

ثانیاً روایت می‌گوید اجتماع بر خطا نمی‌شود، لا تجتمع امتی على الخطا اما نفی نمی‌کند خطا را از اجتماع الامة، یعنی یک وقتی هست که ما می‌گوئیم الآن امت بر یک معنایی اتفاق کردند، می‌گوئیم این اتفاق ممکن است خطا باشد، می‌گوئیم روایت نمی‌گوید اگر امت بر یک رأی اتفاق کردند این اتفاق خطا نیست، نه! ممکن است خطا و اشتباه باشد.

ایشان در فقه الحديث دقت می‌کند و می‌فرماید روایت می‌گوید همه‌ی امت بر خطا اجتماع نمی‌کنند و کذا لا تنفی الخطا عن اجتماع الامة اگر امت بر یک رأی اجتماع پیدا کردند روایت نمی‌گوید که این رأی قطعاً دیگر خطا نیست بلکه آن طرف قضیه است، بل تنفی الاجتماع على الخطا، اجتماع بر خطا را نفی می‌کند، می‌گوید لا تجتمع، حرف نفی آمده روی اجتماع، یعنی امت بیايند همه‌شان یک موردی خطا باشد همه‌شان بر آن خطا اتفاق پیدا کنند این نمی‌شود، روایت نفی می‌کند اجتماع بر خطا را، اما نفی نمی‌کند خطا را از اجتماع به امت، این هم مطلب دومی که بیان می‌کنند.

می‌فرماید و يعود معنى الرواية إلى أن الخطأ في مسئلة من المسائل لا يستوعب الامة یعنی الآن که مرحوم علامه می‌فرمایند آقایان اهل سنت شما معنای این روایت را هم نفهمیدید! می‌گوئیم جناب علامه چه معنا می‌کنی؟ می‌فرماید به این معناست که خطا مستوعب امت نیست یعنی اگر کثیری از مردم خطا کنند باز در بین اینها افرادی هستند که بر حق باشند و می‌فرمایند آیاتی هم داریم که دلالت بر این دارد، ما دلّ من الآيات و الروایات على أن دين الاسلام و ملة الحق لا يرتفع من الأرض بل هو باقٍ إلى يوم القيامة، دين اسلام تا روز قیامت باقی است قال تعالى فإن يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين، اگر به این دعوت انبياء این گروه کفر بورزند ما یک گروهی را قرار دادیم که اینها ليسوا بها بكافرين. کلمه توحيد که حضرت ابراهيم آورد وجعلها كلمة باقية في عقبه در نسل حضرت ابراهيم باقی میماند ولو آنها قبول نکنند إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون ، و إنه لكتابٌ عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه.

بعد می‌فرماید این مطلب اختصاص به امت رسول خدا ندارد و ليس يختصّ هذا بامة محمد(ص)، باز در ذهن اهل سنت این است که این لا تجتمع از خصوصیات امت اسلام است، چون کلمه امتی دارد. مرحوم علامه طبق این معنا می‌فرمایند این اختصاص به امت رسول خدا ندارد بل الصحيح من الروایات تدلّ على خلافه، روایاتی که می‌گوید از خود پیامبر وارد شده که یهود بر 71 فرقه انشعاب پیدا می‌کند، نصاری 72 فرقه، مسلمین 73 فرقه، کلّهم هالك إلا واحدة، یک فرقه در میان اینها فقط فرقه ناجیه است .

تا اینجا ایشان می‌فرمایند شما اهل سنت می‌گوئید اهل حلّ و عقد مراد از اولی الامر است، گفتیم مراد افراد که نمی‌تواند باشد و هیئت هم نمی‌تواند باشد، حالا بحث این است که شما می‌گوئید اهل حلّ و عقد معصوم‌اند، عامل این عصمت چیست؟ ما هو العامل عامل الموجب لعصمة اهل حل العقد من المسلمین فیما یروونه من الرأی، هذه الإصابة التي شأنها الحلّ و العقد فی الامور غیر مختصة بالامة المسلمة، اولین مطلبی که ذکر می‌کنند می‌فرمایند هر امتی از امم اهل حلّ و عقد دارد، کلّ امة من الامم العظام بل الامم الصغيرة، بل القبایل و العشایر، اینها همه اهل حلّ و عقد دارند، می‌فرمایند ما وقتی تاریخ را مراجعه کنیم امتی نیست که بگوئیم اهل حلّ و عقد ندارد، آن وقت این اهل حلّ و عقد ربما اصابوا و ربما اخطئوا، می‌فرمایند ما قبول داریم یک مطلبی را. در آراء فردیه احتمال خطا بیشتر است از آراء اهل حلّ و عقد و از آراء اجتماعی.

شما اهل سنت قبول دارید این آیه دلالت بر عصمت اولوالامر دارد، اولوالامر را به اهل حلّ و عقد هم گرفتید، ما وقتی اهل حلّ و عقد را در طول تاریخ می‌بینیم همه‌ی امت‌ها داشتند و اهل حلّ و عقد در هر امتی ربما اخطئوا و ربما اصابوا. شما یک مطلب

پنجمی ادعا می‌کنید که می‌گوئید اهل حل و عقد در امت اسلامی معصوم‌اند و خطا نمی‌کنند، می‌فرمایند فلو کان الرأی الاجتماعی من اهل الحل و العقد فی الاسلام مصوناً عن الخطا علامه می‌فرماید فإِنَّمَا هو بعاملٍ لیس من سنخ العوامل العادية، پس باید قبول کنی این اهل حلّ و عقد که معصوم‌اند عصمت‌شان باید یک علّتی داشته باشد غیر از این علل عادی، بل عاملی من سنخ العوامل المعجزة الخارقة للعادة، حتماً باید یک علّتی باشد که از سنخ معجزه باشد و يكون حينئذٍ كرامةً باهرة تختصّ بها هذه الامة باید خدا یک کرامتی نسبت به این امت کرده باشد به وسیله اینکه این اهل حلّ و عقدی که معصوم هستند قرار داده.

آن وقت ببینید چقدر اینجا لطیف وارد می‌شود مرحوم علامه، می‌فرماید باید یک اهل حل و عقدی باشد که هم وزن قرآن و رسول باشد، امت را از هر شرّی حفظ کند، به منزله‌ی اصلاّب این امت باشد، يتلوا القرآن الكريم و يعيش ما عاش القرآن تلو قرآن باشد، يعيش ما عاش القرآن، نسبت به این حیات الامة العملية نسبة القرآن إلى حياتنا العلمية، یعنی همانطوری که قرآن نسبت علمی برای مردم دارد اینها نسبت‌شان با مردم عملی باشد. ایشان دارد اهل حل و عقد را می‌آورد تالی تلو قرآن قرار می‌دهد، بعد از اینجا شروع می‌کنند می‌فرمایند اگر چنین چیزی باشد فکان من اللازم أن يبين القرآن من حدوده و سعة دایرته، باید قرآن بیاید بیان کند که اینها چه کسانی هستند؟ و یمتنّ الله به كما أمتنّ بالقرآن و بمحمد(ص) همانطوری که خدا به قرآن و به رسول منت گذاشته بر مردم به این گروه هم باید منت بگذارد.

و یبین لهذه العصابة وظيفتهم الاجتماعية، باید وظیفه اجتماعی اینها را بیان کند برای نبی‌اش، كما بین نبی ذلك، و أن یوصی به النبى امته و لا سیما اصحابه الكرام و هم الذين صاروا بعده أهلاً للحل و العقد و تقلّدوا ولاية امور الامة و أن یبین أن هذه الاصابة، شما بالأخره به این نقطه رسیدی، می‌گوئید یک اهل حلّ و عقد مختص به امت اسلامی که خدا بر این امت اسلامی منت گذاشته، اگر چنین چیزی هست که اینها يعيش ما عاش القرآن هم تلو قرآن قرار می‌گیرد، خدا باید حدودش را بیان کند، خصوصیاتش را به پیامبر ذکر کند، وظیفه اینها را بیان کند، أن یبین ما حقیقتها و ما حدّها و ما سعة دایرة عملها، اینها را تمام باید بیان کند، بعد می‌فرماید و لكان من اللازم أن یهتّم به المسلمون، مسلمان‌ها به این اهتمام بورزند، صحابه باید بروند سؤال کنند از رسول خدا، می‌فرمایند صحابه هم رفتند سؤال کردند برای اینکه سؤالات خیلی خیلی ضعیف‌تر از این مسئله‌ی مهم را رفتند از رسول خدا پرسیدند ولی راجع به اولوالامر رفتند پرسند؟

می‌فرمایند سؤال کردند یسألونک عن الاهلة، یسألونک عن الانفال، یسألونک ما ذا ینفقون، از اینها سؤال کردند ولی این اولی الامری که تالی تلو قرآن است، اینها حتماً رفتند سؤال کردند اما هوا و هوس یک عده‌ای مانع شده و سبب شده که این برای ما مخفی بماند، این نتیجه‌گیری از کلام علامه و تکمیل کلام علامه را ان شاء الله هفته آینده عرض می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين